

1. Jamie Peck, 'Remaking Laissez-Faire', *Progress in Human Geography*, Vol. 32, No. 1 (2008), pp. 3-43.
2. Susanne Soederberg, 'From Neoliberalism to Social Liberalism: Situating the National Solidarity Program Within Mexico's Passive Revolutions', *Latin American Perspectives*, Vol. 28, No. 3 (2008), pp. 104-23. See also Herbert Kitschelt, 'Formation of Party Cleavages in Post-Communist Democracies: Theoretical Propositions', *Party Politics*, Vol. 1, No. 4 (1995), pp. 447-72.
3. Francis Fukuyama, 'The End of History?', *National Interest*, No. 16 (1989), p. 4.
4. anti-establishmentarianism.
 ۴. بزنظم‌گرایی (یا نظم‌سنجی) فلسفه‌ای سیاسی است که ساختار قدرت یک ملت یا جامعه و اصول متعارف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن را فاسد، سرکوبگر، استثمارگر یا ناعادلانه می‌داند. - م.
5. Yoni Appelbaum
6. Yoni Appelbaum, 'Is the American Idea Doomed?', November 2017, <https://www.theatlantic.com/magazine/archive/2017/11/is-the-american-idea-over/540651/>.
7. Yoni Appelbaum, 'Is the American Idea Doomed?'
8. millennials
9. liberal progressivism
10. progressive liberals
11. Howe, 'Are Millennials Giving Up on Democracy?'
12. Seung-Wan Choi and Patrick James, 'Are U.S. Foreign Policy Tools Effective in Improving Human Rights Conditions?', *Chinese Journal of International Politics*, Vol. 10, No. 3 (2017), pp. 350.
13. Christian Reus-Smit
14. Christian Reus-Smit, 'Cultural Diversity and International Order', *International Organization*, Vol. 71, No. 4 (2017), p. 881.
15. Kevin Rudd
16. Kevin Rudd, 'The West Isn't Ready for the Rise of China', 11 July, 2012, <https://www.newstatesman.com/politics/international-politics/201207/kevin-rudd-west-isnt-ready-rise-china>.
17. Xi Jinping, 'Secure a

سنت چینی می‌تواند مجموعه جدیدی از استانداردهای غالب بین‌المللی را به وجود آورد. اما این به معنای آن نیست که همه ارزش‌ها در سنت چینی عالی و برجسته‌اند. اندیشه سیاسی سنتی چین پسماندها و رسوب‌هایی نیز دارد؛ برای مثال، اصول منزلت انسان (wangdao) و هژمونی (badao) هر دو در سنت چینی ریشه دارند، اما در شیوه‌های اعمال رهبری بین‌المللی با یکدیگر تناقض دارند. این بخش به تفاوت‌های میان این دو مفهوم وضوح می‌بخشد و درباره وسایلی بحث می‌کند که از طریق آن‌ها اصل «منزلت انسان» می‌تواند در ایجاد شاکله‌ای بدیع برای نظم بین‌المللی به کار آید. مهم‌ترین پیش‌شرط برای تحقق اصل منزلت انسان، سازگاری میان اجزای ایدئولوژی‌ای است که قدرت برتر، چه در امور داخلی خود و چه در سطح بین‌المللی از آن پشتیبانی می‌کند.

اصول متفاوت هژمونی و منزلت

از دوران باستان هرگاه که چین به جایگاهی برجسته در شرق آسیا می‌رسید، هم در میان مقام‌های عالی‌رتبه دربار سلطنتی و هم میان دانشمندان عادی، مناقشه‌ای درباره اصول متضاد حاکم بر منزلت انسان و هژمونی درمی‌گرفت. با توجه به این باور که انسان‌ها منفعت طلب هستند، اصل منزلت انسان، حاکمان چین را ترغیب می‌کند که سیاست خارجی خیرخواهانه‌ای در برابر همسایگان ضعیف‌تر خود اتخاذ کنند، با این توقع که کسانی که این خیرخواهی را از چین دریافت می‌کنند، مراتب سپاسگزاری خود را برای منافعی که از چنین حکومتی به آن‌ها رسیده است، ابراز خواهند کرد.^{۶۰} در مقابل، اصل حکمرانی هژمونیک از این ایده دفاع می‌کند که لازم است رهبران چینی یک استراتژی بازدارنده درباره همسایگان خود اتخاذ کنند. اصل هژمونی با این استدلال که انسان‌ها برای آنچه که انتظار از دست دادن آن را دارند، ارزش بیشتری قائل‌اند تا آنچه که به دست می‌آورند، می‌گوید همسایگان چین آنچه با به چالش کشیدن قدرت چین از دست خواهند داد، ارزنده‌تر از چیزی می‌دانند که ممکن است از قبل چین عایدشان شود.^{۶۱} هر دو اصل بر این عقیده استوارند که تأسیس یک نظام سلسله‌مراتبی مبتنی بر قدرت برتر یک دولت، تنها روش حفظ نظم میان‌دولتی است، البته اصل منزلت انسان به استفاده از هویج متمایل است درحالی‌که هژمونی در این رابطه بر چماق تأکید دارد.

از آنجا که هژمونی در عصر مدرن دلالت‌های معنایی منفی دارد، مدافعان هژمونی کوشیده‌اند توصیف خوشایندتری از این مفهوم به دست دهند. مدافعان چینی، اصل «استعداد عالی و بصیرت شجاعانه» (xiong cai da) (lue) را جایگزین اصل هژمونی (badao) کرده‌اند، حال آنکه حامیان آمریکایی